عنوان مقاله: گرگ در درون خودمان نهفته است (رئالیسم احساسی هرمان هسه (1877 - 1962) از: پیتر هرتلینگ «آیا آدمی می تواند خود را از مرگ درون برهاند؟)

نوراحمر، همایون

هرمان هسه H.Hesse شاعر و نویسنده بزرگ آلمانی در 19770 در شهر کالا Calw از شهرهای جنوبی آلمان به دنیا آمد و در 1962 در سویس دیده از جهان فرو بست.

هسه در تمام زندگی خود می‏خواست او را هواخواه مکتب‏ «رمانتیسم»و«گرگ تنها»بدانند.او هیچ‏یک از آنها نبود امّا فقط در پس‏نگری تصیری ارزیاب‏گونه،عینی و برونی از زیرکی و فراست سیاسی و ناسازگاری او با؟دموکراتیک به دست می‏آید.

تصور و رویای هسه،و شخصیت تحقیرآمیزش دربرابر دنیا، در رمان«بازی مهره‏های شیشه‏ای»تجسم پیدا می‏کند و به‏ رمانیستی حساس راه می‏یابد.

مکاتبات و اسناد مربوط به زندگی او به تازگی چاپ‏ شده است،از مردی سخن به میان می‏آورد که بدون توجه به‏ ایام کودکی سخت خود،می‏خواهد حس عدالتخواهی را به‏ گونه‏ای بیان دارد.

هسه از آشفتگی دوستانش حرف می‏زند اما آیا با این همه، رفاقت و دوستی خود را با آنان تا حد برچشب‏زده‏ای بیان‏ نمی‏کند.

ایام کودکی هسه با ترکیبی از ایمان،جهان‏بینی و نیز کوته‏نظری سنتی شهرستانی سپری گشت.خانواده پدر او به‏ استونی تعلق داشتند و بستگان مادرش از مردم سایبا swabia در سویس بودند.پیوند این دو خانواده به یکدیگر،به خاطر باسلر Basler بود که هیئتی از مبلغان مسیحی انجیلی را در خود می‏گرفت.اینان بر این باور بودند که می‏توانند با واژه عهد و پیمان،نیکوکاری را در سراسر جهان گسترش دهند.«ژوهانس‏ هسه»و پدربزرگ مادری هسه،«هرمان گوندرت»،هر دو از مبلغان چنین اندیشه‏ای بودند.ژوهانس هسه فقط مدت کوتاهی‏ در هند اقامت گزید و پس از مراجعت،برای فرقه فرلاگسورین‏ Verlagsverein در شهر کالا تبلیغ و نشریات آن را ارائه‏ کرد.

هرمان کوچک که داستانهای مهیبی از بخشهای بیگانه‏ شنیده بود،او را به سفر واداشت و غوغا و آشفتگی عقاید او به‏ زودی برایش مراحمت فراهم آورد.

در این خانواده مسلما هرمان ناگزیر بود وارد صومعه شد. ناگفته نماند تا به امروز نیز تعلیمات مذهبی در ورتمبورگ کم‏ و بیش بیمانند و یکتاست.مراسم مذهبی خیلی زود یعنی از چهارده‏سالگی آغاز می‏شود که البته باید امتحان مشکلی را نیز با نام لندد کسامن Landexamen بگذراند.پس از گذراندن این‏ مراحل،پسران-امروزه دختران را نیز می‏پذیرند-باید چهار سال را در سمینار یا مدرسه شبانه‏روزی کلیسا بگذرانند تا بتوانند موضوعهای مختلفی را برای مطالعات دانشگاهی خود فرا گیرند.

هسه را به کلوستر شوله Klosterschmle در مولبرون‏ Moxlbronn گذاشتند آنجا که هولدر لین Holderlin ، شاعر آلمانی،در صد سال پیش شاگرد بود.

هسه این«تدفین»را تقریبا یک سال تحمل کرد و بعد گریخت.پدر و مادر و آموزگارانش کوشیدند او را قانع کنند که‏ بازگردد اما هسه لجوجانه در برابر خواسته‏های آنان مقاومت کرد و چون کسی از آرزو و خواسته هسه خبر نداشت،نمی‏دانستند

گرگ در درون‏ خودمان نهفته است!

ترجمه همایون نوراحمر

رئالسم احساسی هرمان هسه(1877-1962)

از:پیتر هرتلینگ peter Hartling

«ایا آدمی می‏تواند خود را از گرگ درون برهاند؟» که این وضع با ذهن و روح او سازگار نیست.درهرحال،پدر و مادرش تصمیم گرفتند این پسر یازده‏ساله را به درمانگاه عصبی‏ و روانی بفرستند که البته هسه دست‏کم تا مدتی نتوانست این‏ تحقیر را فراموش کند.

او چهارده‏سال بعد،شرح این رنج و عذاب و تحقیر را در رمانی به نام اعجوبه prodigy به تصویر کشید که در ان‏ قهرمان جوانی به نام هانس گیبن راث Hans Giebenrath چون خود هسه هلاک می‏شود.

رمان«بازی مهره‏های شیشه‏ای»در سالهای بعد، عکس‏العملهای مختلفی از سختیهای آموزش را شرح داد (1934).

تجرابه مرد جوان به کمال مطلوب رسید و محدودیتهای‏ خفقان‏آور دانشجویی در داستان اوتوپیاپی کستالیا Castalia وسعت پیدا کرد تا سرانجام در آنجا معلم بزرگ،ژوزف کنشت‏ Josef Knecht تعلیماتی را که مرود نیاز هسه کوچک‏ می‏دانست،برعهده گرفت.

این ناآرامی ادامه پیدا کرد تا آنکه به عنوان شاگرد در یک کتابفروشی و سپس در کارگاه مکانیکی به کار پرداخت اما نتوانست در هیچ کدام از این مشاغل دوام بیاورد و مطالبی را فراگیرد.ازاین‏رو آغاز به نوشتن کرد و از شغلی به شغلی دیگر پرداخت.

در 1899 نخستین مجموعه شعر خود را کم‏وبیش با هزینهء خود به چاپ رسانید و در سویس نیز رمان پیتر کامنزیند (1904 (Peter Camenzind را نوشت که زندگی جوانی روستایی‏ را به تصویر می‏کشد جوانی که از دنیا بهره‏مند می‏شود اما بار دیگر آن را از دست می‏دهد.در این اثر هسه شرح می‏دهد که‏ چگونه یک انسان رؤیایی به سوی ادراک و فهم عمیق‏تر درباره‏ نیروهای درون خود و طبیعت می‏رود اما بر اثر قراردادهای تربیتی‏ مهلک-که در اتوبیوگرافی«اعجوبه»1905 (Untern Rad) با وضوح بیشتر نشان داده می‏شود-رو به خفقان می‏رود.

این رمان برای هسه موفقیت بزرگی به بار آورد و از این زمان‏ به بعد در زمره نویسندگان بزرگ به حساب آمد.

در همین زمان با همسر خود ماریا برنولیلی m.Bernoulli به گدن هوفن Gaieden hofen در کنار دریاچه کنسانس‏ رفت تا در انجا زندگی کند اما موضوعی بود که نمی‏توانست مدت‏ زیادی در آنجا بماند و برای همین،به خانه پدر و پدربزرگش در هند بازگشت.عقایدی که او از آنجا یافته بود و با خواندن فلسفه‏ شرق دور،کتاب سیدرتا را به رشته تحریر درآورد.

در«سیدرتا»نیز اشاراتی بر عقاید هسه شده است که‏ موفقیتی قابل توجه و مهم در نسل پس از جنگ به‏شمار می‏آید. اما پس از جنگ جهانی عقاید هسه رفته‏رفته از یاد خوانندگان‏ آلمانی زدوده شد و اگر دقیق‏تر بگوییم،شهرهایی بودند که دیگر هسه را جدی نمی‏گرفتند و حرفهایش را درک نمی‏کردند،از این‏رو آثارش را نادیده گرفتند.منتقدان،آثار هسه را نوعی‏ نئورومانتیک دانستند و ارزشی برای خواندن آنها قائل نبودند.اما در 1960 نسل جدیدتر در امریکا پی به ارزش آثار این نویسنده‏ صلح‏طلب و انزواگر بردند.به‏ویژه کتاب سیدرتا که قهرمانی نیز به همین نام داشت،در خوانندگان سخت مؤثر افتاد و جوانان بر آن شدند تا در این اثر غور کنند و یاد بگیرند که چگونه دوست‏ داشته باشند و تجربه روزانه خود را با وحدت افکار درآمیزند.

این شیفتگی و شوق به اثار هسه،خوانندگان آلمانی را نیز به خود آورد.

هسه‏ای که ما در اینجا از او می‏گوئیم نه تنها در نزد امریکاییان نویسنده‏ای غریبه می‏نمود،بلکه در کشور خود نیز غریبه باقی ماند.اما هسه برای ما نویسنده‏ای متفکر،دموکراتیک‏ و صلح‏دوست باقی ماند.

وقتی جنگ جهانی اول آغاز شد،هسه از چنگ ارتش‏ گریخت تا بتواند در سویس زندگی کند.در برن Berne برای‏ رهایی زندانیان جنگی آلمانیها،کوشش فراوانی از خود نشان داد و روزنامه‏هایی را منتشر کرد که وطن‏پرستان اروپایی را مکدر ساخت.او می‏گفت:«جنگ مدت زیادی طول خواهد کشید و شاید برای همیشه برقرار باشد.با این همه برای آنکه به جنگ‏ غالب شویم،باید هنوز هدف و افکار منطقی همهء مسیحیان و اخلاق مغرب زمینی را در خود محفوظ بداریم.یک دانشمند که می‏خواهد درمانی برای نوعی بیماری پیدا کند؛دست از کار و کوشش در این راستا برنمی‏دارد تا اینکه از این بیماری مسری‏ جدید به تعجب درآید.»

هسه این مطلب را در 1914 نوشت و در 9191 پس از پایان جنگ و کشتار گفت:«دیگر برای ما دلیل و توجهی‏ نمانده است که همچون گذشته-که یک‏بار چنین احساسی‏ در وجودمان بود و به آن عمل می‏کردیم-عمل کنیم،یعنی‏ مانند پلیسی قدرتمند با پول فراوان و اسلحه زیاد.اگر قدرتمند بودیم و پول و اسلحه فراوانی نیز داشتیم،باز هم نمی‏باید به آن‏ اندیشه کنیم.باید بر ضد همهء پریشانیها و اضطرابهای عمیق‏ و خودشناسی‏های یأس‏آور بجنگیم.اگر انقلابمان جز کوششی‏ برای یافتن چارهء گریز از این راه،ثمری دیگر نداشته نباشد،آنگاه‏ این انقلاب بی‏ارزش خواهد بود.»

«گرگ بیابان»که با بحرانی در زندگی هسه آغاز می‏شود، سند مهمی از اوضاع مغشوش اروپا پس از جنگ است که‏ تراژدی جنگ جهانی اول بر آن سایه می‏افکند.

بازیگر عمده و سالخورده این اثر هاری هالر Harry Haller است که به ارزشهای معنوی غرب چون روش آموزش و پارسایی‏ پروتستانها،بدگمان است و گرگ دورن خود را تحت فشار قرار می‏دهد و منکوب می‏کند.او فقط پس از تغییری اساسی و پذیرفتن همهء شرارتها چون الکلیسم،انحراف جنسی و لذت‏ بردن از مواد مخدر به سکوی جدیدی از شوخی،طعنه و کنایه‏ روی می‏آورد تا زندگی را برای او قابل تحمل سازد.

به عنوان یک بیگانهء اجتماعی«یک گرگ تنهای دشت» که همان هالر است با پیروی از دوالیسم Doualism (دوگرایی).شخصیت انسانی،روح و جسم ذهن دو دختر به‏ نامهای هرمین Hermine و ماریا maria پاکی و برائت‏ جنسی را برایش به ارمغان می‏آورند و سرانجام تئاتر جادویی،او را قادر می‏سازد تا فرق میان«ارواح»و شخصیت درهم‏شکسته‏اش‏ را نظاره کند.

این رمان در نوع خود،چنان مهار زده و تجربی است که‏ ماجرای آن با گفتار اول‏شخص یعنی نویسنده،آغاز می‏شود. دوتایی تراژدیک انسان مدرن،به‏ویژه در فلسفه و ادبیات آلمان‏ از ذهن عمیق و افکار نیچه و فروید نشأت می‏گیرد.

در حقیقت،قهرمانان هسه معمولا بیگانگان حساس از دنیای بورژوا به‏شمار می‏آیند که توسط نیروهای جامعه،خرد و پایمال شده‏اند.

دوالیسم بی‏امید انسان هنوز در رمان بعدی هسه یعنی‏ «مرگ و عاشق»(1930)قابل لمس است.

هسه در رمانهای«روزهالده» Rosshalde و«گرترود»، درستی و راستی(تمامیت-کمال)معنوی و هنری را بر اثر تصور فکاهی،به مخاطره می‏افکند.

رمان«سیدرتا»ترکیبی از روان‏شناختی،مرگ و تصوف‏ هندی است که در ان خاطرات ایام کودکی و دوران فانتزی‏ بلوغ ناگزیر است تا وسوسه‏های شیطانی را به عنوان واقعیتی‏ کلی بپذیرد.

رمان«مارسیس»گلدموند Marziss and Gold Mund موفقیت خود را مدیون دوشیزگان بلوطی‏رنگ صومعه‏های قرون‏ وسطی است.رمان«لودی» Ludy نیز از یک حاکم روشنفکر رومی سخن به میان می‏آورد که با یک بازی تقریبا زیبا و نیمه‏ مذهبی دنیا را به نظم درمی‏آورد.همچنین او در اثری به نام‏ Godichte اشعار و مجموعه‏ای از داستانهای خود را گرد آورده است که داستان Knulp در آن،بسیار عمیق و زیباست. هسه در 1920 آثار انتقادی خود را به نام«دیدگاه هرج‏ومرج» Blick ins chaos انتشار داده است.

هرمان هسه،این نویسندهء گوشه‏گیر و صلح‏طلب در 1945 جایزه ادبی گوته،در 1946 جایزه آکادمی سوئد و نیز جایزه ادبی‏ نوبل را به خاطر نگارش«آقای لودی»و«مهره‏های شیشه‏ای» از ان خود کرد.

در آخر باید گفت،هرمان هسه را به عنوان نویسنده‏ای که‏ شخصیت و جسم او متعلق به جهانی دیگر است،بازشناخته‏اند.

وقتی هسه در نهم اوت 1962 بدرود زندگی گفت،آثارش را کهنه و منسوخ دانستند اما این تفکر،بسیار اشتباه بود و شهادتی‏ خودخواهانه اما فرد هاینس f.Haines کارگردان فیلم«گرگ‏ بیابان»می‏نویسد:«جاذبه این رمان هسه در بازشناختی جامعه‏ است.»هسه خود می‏نویسد:«روزگاری مردی بود به نام گرگ‏ بیابان که به روی دوپا راه می‏رفت.جامه در برمی‏کرد و یک‏ انسان بود.اما در حقیقت یک گرگ بیابان بود.چیزهای خوبی از مردم زیرک و بافراست فرا گرفته بود.با این همه،آنچه نیاموخته‏ بود،این بود که که در خود و زندگی خود رضایت‏مندی بیابد.»

هاری هالر،قهرمان کتاب،وقتی با دنیای بورژوا که در آن به اکراه زندگی می‏کند،رودررو می‏گردد و از تهوع هیجانی‏ رنج می‏برد،برخلاف بیشتر روشنفکران اروپایی از جانبداری دو جناح در جنگ جهانی اول ابا می‏ورزد و برای او کاملا واضح‏ است که مکاشفه و الهام دهشتناک و چرخش معنوی که قویا به‏ سوی جنگی جدید سر می‏کشد،چرخش معنوی را درنژاد آدمی‏ پدید نمی‏آورد.

نوشته‏های هسه تنها تمسخر القا می‏کند.درد جسمانی و مدام او بازتابی است از درد و رنج معنوی خود او.ازاین‏رو بر آن‏ می‏شود با گرفتن جان خود در پنجاهمین سال تولدش به نبرد و نوع درد و رنج پایا بدهد.

هسه سرگردان در خیابانهای بازل در اسرارآمیزی درون‏ دیوار قدیمی می‏یابد،دری که به تئاتر جادویی راه می‏یابد.دری‏ که هرگز آن را ندیده است و به نوعی می‏داند که وجود ندارد.اما با دقت،این تجربه را در دفترچه خود یادداشت می‏کند.«تنها برای‏ مردان دیوانه و در هرجا که به دنبال تئاتر جاودانی می‏گردند.» بعد یک شب مردی به او مقاله‏ای می‏دهد که طبیعت تقسیم‏ نشده و دوگانگی او را به گونه‏ای شگفت‏آور باز می‏گوید.هسه‏ خود را دو موجود می‏داند؛یک وجود صادق و بورژوای محترم و یک وجود شریر،تنها گرگی بیابانی و خطرناک.این مقاله به او می‏گوید و تجویز می‏کند که فهم و سازگاری را در تئاتر جادویی‏ جستجو کند.

سرانجام،حادثه‏ای بی‏اهمیت در خانه یکی از دوستان‏ قدیمی،هالر را متقاعد می‏کند که او در حقیقت دیوانه است و مطلقا به جامعه انسانی تعلق ندارد.او مأیوسانه در خیابانهای‏ شهر سرگردان می‏شود و از رفتن به خانه می‏هراسد چرا که‏ می‏داند به محض رسیدن،با نقشه‏ای که در سر دارد،خود را خواهد کشت.

هالر یک روز صبح،در فروشگاهی زیرزمینی به هرسین، زن جوان اسرارآمیزی برمی‏خورد که به درد و رنج او می‏خندد، کودکش را می‏خواند و از او می‏خواهد تا با لذات جهان‏ و احساسات آن آشنا شود به شرط آنکه از فرایین او پیروی‏ کند.هالر که دیگر نمی‏تواند به وضع موجود خود ادامه دهد، شادمانه به هوسهای او تسلیم می‏شود و خود را در زندگی شبانهء شهر گرفتار می‏یابد.هرسین ابتدا او را با پابلو Pablo آشنا می‏کند تا برای کسی مواد مخدر تدارک ببیند و بعد او را با ماریا، فاحشه‏ای چون خود اشنا می‏کند و ماریا هم لذات جنسی را به‏ هالر می‏آموزد.

سرانجام هالر می‏آموزد که زندگی فقط در امور روحی و معنوی محدود نمی‏شود و دنیای نفس‏پرستی و لذت‏جویی نیز از برای خود جایگاهی دارد ازاین‏رو پابلو و هرسین او را به تئاتر جاودانی که نوعی تالار آیینه روان‏پریشی است و تعارضهای‏ هشیار و ناهشیار و امکانات ذهن خودش را باز می تاباند و این‏ خود به امکان تولد دوباره معنوی می‏انجامد.

هسه می‏گوید:«آن شب...پرتو بی امان و بی‏ترحم،زندگی‏ام‏ را به من بازگردانید و مرا بر آن داشت تا یک بار دیگر سرنوشت‏ و تقدیر را بشناسم و ویرانه‏های وجودم را چونان پاره‏های الهی‏ نظاره کنم!»

پیتر.جی.اسپرک P-J.sprague تهیه‏کننده فیلم«گرگ‏ بیابان»می‏گوید:«آنچه مرا به هالر،قهرمان هسه مجذوب‏ می‏کرد،پرسشهای واقعی نبود که او مطرح می‏کند چرا که این‏ پرسشها بنیادی‏اند و پاسخ‏های قطعی ندارند.»

راسل بیکر R.Baker در نیویورک تایمز می‏نویسد: «گرگ بیابان هسه اثر عامه‏پسندی است درباره جوانان امروز که هیچ‏کس با قاطعیت نمی‏تواند درباره آن حرف بزند مگر آنکه‏ کتاب را خوانده باشد.»

ورت ونه‏گات Kart Vonnegut پسر مس‏گوید: «قهرمان گرگ بیابان آدمی است مخالف جنگ و از سازندگان‏ جنگ‏افزارها و از وطن‏پرستان نفرت دارد.»

پروفسور تئودور زیوکلفسکی T.Ziolkowski هنرشناس نامدار می‏گوید:«هسه می‏خواهد خوانندگان را از فرضیات متعارف و قراردادی خود به درآورد و آنان را واداد تا با چشمانی جدید به دنیا بنگرند به یقین این نگرش با خلق دو وضع روانی جوانان که خواهان«جامعه‏ای بازساری شده»اند هماهنگی دارد.بروس کو B.coo در«نشیونل آبزرور» می‏نویسد:«هسه با لحنی آرام با جوانان معاصر حرف می‏زند که‏ برایشان قابل درک است.»

هرمان هسه،نقاش نیز بود و این هنر را از 45 سالگی در طول جنگ جهانی اول آموخت و اشعار خود را با نقاشی‏های خود می‏آراست چرا که در نقاشی به نوعی آسایش فکر دست می‏یافت‏ و از صداهای ناهنجار و کشمکش‏های زندگی فارغ می‏ماند.